

## بدا به حال اُروس، بدا به حال اُروس - ۲

### رسول پدرام

روس ها نهایت بردباری را به خرج دادند تا جنگی رخ ندهد. آنان حتی نمایندگان بعضی از کشور های خارجی از جمله سفیر انگلیس را واسطه قرار دادند که حضرات آیات را قانع سازند تا دست از جنگ و ماجراجویی بردارند. روس ها تا آن جا پیش رفتند که حاضر شدند، امتیازاتی چشمگیر و یا به قول روزنامه نگاران امروزی؛ "بسته ای از مشوق ها" به دولت ایران بدهند و کاری هم به کار مُتَخَصَّصان و مستشاران نظامی فرانسوی که به ارتش ایران در امر توپ سازی - چون هنوز از صنعت موشک سازی خبری نبود - نداشته باشند. روس ها حتی حاضر شدند "مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل آغاج" را که در جنگ اوّل تصرف کرده بودند به ایران برگردانند. ولی هیچکدام از این اقدامات مؤثر واقع نشد و جنگ شروع شد. چون فتوای جهاد صادر شده بود.

<http://www.rpedram.com>

در پی آن اظهار نظر شجاعانه، یک بار دیگر قائم مقام مورد غضب قرار می گیرد.

در آن موقع حاجی میرزا آقاسی - دشمن خونی قائم مقام - هم به سید محمد مجاهد و یارانش دست همکاری داده بود. "این دار و دسته همه جا قائم مقام را مخالف آزاد کردن مسلمانان قفقاز شهرت می دادند و مخالفین جنگ را کافر و مرتد و نا مسلمان می خواندند ... چون اظهار عقیده قائم مقام مخالف رأی علما و مجاهدین بود دشمنانش فرصت یافته، او را به دوستی با روس متهم کرده، معزول ساختند."<sup>۱</sup>

ولی همانطوریکه در دنباله این گفتار خواهید دید، "طرفداری قائم مقام از روس"، تهمتی بیش نبود و طرفداران راستین سپاه روس و ستون

<sup>۱</sup> - "سیاستگران دوره قاجاریه"؛ نوشته ی خان ملک ساسانی، جلد دوم، صفحه ۱۸

پنجم آنان همانا کسانی از خود ملایان بودند که به هنگام نزدیک شدن سربازان روس با سلام و صلوات به استقبالشان رفتند. پس از عزل قائم مقام، ماندنش را در آذربایجان صلاح ندانستند و او را به مشهد تبعید کردند. "... و از غیبتش استفاده نموده خانه و املاکش را غارت کردند. اینست که در "رساله شکوائیه" [قائم مقام] می گوید: " نه تنها بر املاک و نفوذ و حقوق من حمله و طمع کردند بلکه قصد عریض و ناموس و جان مرا هم کردند."<sup>۲</sup>

### ای بخت بد، ای مصاحب جانم

قائم مقام را یک بار دیگر هم قبلاً به جرم بی اعتنایی به آخوند ها که در رأس آنان حاجی میرزا آقاسی قرار داشت و همچنین ایستادگی او در برابر زورگویی دست نشانندگان دولت های خارجی (مخصوصاً ایادی دولت انگلیس)؛ معزول ساخته و از آذربایجان تبعید کرده بودند (ولی آن بار به جای مشهد، به تهران).

جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) در کتاب معروف خود موسوم به "تاریخ نو" می نویسد: " در سال ۱۲۳۹، حاسدین [حسودان] بر قائم مقام حسد بردند و نزد نایب السطنه (عباس میرزا) از وی سعایت کردند. نایب السطنه نگرانی خود را از عملیات او به شاه نوشت و تقاضا کرد او را به تهران طلبیده، آنجا معزول سازد."

فتحعلی شاه هم قائم مقام را با خود به تهران برد. به عقیده خان ملک ساسانی، " در این سال ها نفوذ انگلیس ها در ایران افزون گردیده..." و عبدالله خان امین الدوله (سر دسته طرفداران انگلیس و دیگر هواداران سیاست آن دولت) ... "طوماری از خطا های قائم مقام تهیه کردند."

خود عباس میرزا - که قائم مقام سمت وزیری او را به عهده داشت - از این توطئه با خبر بوده ولی چیزی در آن باره به قائم مقام اظهار نکرده و فقط به او گفته بود که در رکاب شاه به تهران برود.

قائم مقام پس از رسیدن به تهران و اطلاع از ماهیت ماجرای تبعید خود، قصیده ای گلایه آمیز در ۱۵۰ بیت خطاب به عباس میرزا سرود. او در این قصیده می گوید:

"ای بخت بد، ای مصاحب جانم،

<sup>۲</sup> - فہجوا علی ارضی، بل عرضی، و طمعوا فی نقدی، بل لی نقدی، و طلبوا املاکی بل اہلاکی، و قطعوا اقطاعی بل اضلاعی.

ای وصل تو گشته اصل حرمانم.  
 ای بی تو نگشته شام، یک روزم،  
 وی با تو نرفته شاد یک آنم.  
 زانسان که سگان به جیفه گرد آیند،  
 با سگ صفتان نشانده بر خوانم.<sup>۳</sup>

و در باره موضوع تبعید خود به تهران و اینکه چرا عباس میرزا،  
 آن مطلب را به طور خصوصی به او نگفته است، می افزاید:

"بایست به من نهفته فرمائی،  
 آن روز که بود عزم تهراتم.  
 نه آنکه به کام دشمنان سازی،  
 رسوای فرنگ و روم و ایراتم.

خان ملک ساسانی در توضیح این دو بیت می نویسد: " از این شعر  
 معلوم می شود تبعید او سیاسی بوده است. بعد از روانه کردن قائم مقام به  
 تهران، عمال سیاست انگلیس از خطا هایی که به او نسبت می دادند  
 طوماری تنظیم کرده توسط میرزا ابوالحسن خان ایلچی به تهران فرستادند.  
 و خود قائم مقام در اشاره به آن طومار و آورنده آن می گوید:

"من کیستم آخر ای خدا، کارند،  
 طومار خطا، به شاه کیهانم؟!  
 و انگاه رسول نا امین باشد،  
 یک ناکس، ناسزای کشانم.<sup>۴</sup>"

با خواندن ابیات دیگری از این قصیده؛ می توان به استقلال رای و  
 شهامت ذاتی قائم مقام در ایستادگی در برابر مداخله روحانیون در اداره  
 امور کشور و بی پروایی او نسبت به گفته های آنان و فضولی مأموران  
 خارجی، بیشتر پی برد. عباس میرزا به قائم مقام حکم کرده بود که او در  
 رفتار خود با نوکران انگلیس که در دربارش بودند، میانه روی داشته باشد؛  
 ولی قائم مقام به جای ابراز چاپلوسی و اظهار نوکر صفتی، رک و پوست  
 کنده خطاب به ولی نعمت خود می گوید:

"من، بنده، ولی چگونه بپذیرم،  
 حکمی که بود ورای امکانم؟!  
 این بود سزای من که بفروشی،  
 گاهی به فلان و گه به بهمانم؟"

<sup>۳</sup> - جیفه: لاشه؛ خوان: سفره

<sup>۴</sup> - - که آرند (که آورند)؛ کشان: دیوث

و سپس با همان بی باکی مخصوص به خود، بی محابا خطاب به عباس میرزا می گوید:

"من قحبه نیم که هر زمان جایی،  
بنشینم و یک حریف بنشانم."  
و ادامه می دهد:

"امروز ز هر چه کرده ام تا حال،  
وز هر چه نکرده ام، پشیمانم.  
افسوس که پیر گشتم و هم باز،  
در کار جهان چو طفل نادانم."

### بقچه ای از مشوق ها

با تبعید قائم مقام و دور شدن او از صحنه سیاست، دست ماجراجویان بی فکر و روحانیان جنگ طلب باز تر شد و آن ها برای پیشبرد فتنه انگیزی های خود آزادی عمل بیشتری پیدا کردند. نه تنها روسیه حاضر به درگیری در جنگ تازه ای با ایران نبود بلکه خود عباس میرزا - نایب السلطنه - هم که فرماندهی سپاه ایران به اجبار به عهده او مَحَوَّل شد تمایلی به شرکت در جنگ نداشت. ولی مجبور شد، چون از آن بیم داشت که مبدا ملایان، برچسب ارتداد و بی دینی بر او بزنند و او را که نایب السلطنه مملکت بود در بین ملت بی آبرو سازند. خان ملک ساسانی عقیده دارد: " ... سید محمد مجاهد که یکی از روحانیون مقیم عتبات عالیات بود و سال های دراز تَوْسُط قنصل انگلیس مقیم بغداد از موقوفات قلبی هندوستان منتعم بوده بود برای روشن کردن آتش جنگ مامور ایران کردند."° و جهانگیر میرزا، پسر همین عباس میرزا نیز در تاریخ نو می نویسد: " سید محمد مجاهد اصفهانی از کربلای معلّا با سایر علمای عراق عرب به عزم جنگ با دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور به اینکار روانه عراق عجم [نواحی غربی و مرکزی ایران] شدند و جمیع علمای عراق و آذربایجان را کلاً در این عزم شریک ساختند. نایب السلطنه به هیچوجه صلاح در این جنگ و جدال نمی دید و در خدمت خاقان مغفور [فتحعلی شاه] تمکین این عمل را نمی نمود. امنای دولت شاهی مثل عبدالله خان امین الدوله و سایرین در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه

° - دست پنهان انگلیس در ایران، نوشته خان ملک ساسانی ص ۱۰۳؛ به نقل از ج ۲ سیاستگران دوره قاجار ص ۱۸

مرحوم به طور های دیگر حرف می زدند و علما و مجتهدین را واداشتند که فتوایی بدین نوع صادر شود که هر که بر این مصلحت در این جنگ انکاری نماید از جمله کفار و ملحدین می باشد. نایب السطنه مرحوم از این حال آگاه شد و اجماع [اتفاق نظر] خواص و عوام را مشاهده نمود. لابداً [به ناچار] تمکین این مسأله نمود و جز تمکین و رضا چاره ای ندید و سفرای روس را از تبریز روانه سرحد کردند و جنگ شروع شد.<sup>۱</sup> روس ها، تا آخرین لحظه، نهایت بردباری را به خرج دادند و تمامی سعی دیپلماتیک خود را به کار گرفتند تا جنگی رخ ندهد. آنان حتی نمایندگان بعضی از کشور های خارجی از جمله سفیر انگلیس را واسطه قرار دادند تا حضرات آیات را از خر شیطان و خر خاقان پایین بیاورند و آنان دست از جنگ و ماجراجویی بردارند. روس ها تا آن جا پیش رفتند که حاضر شدند، امتیازاتی چشمگیر و یا به قول روزنامه نگاران امروزی؛ "بسته ای از مشوق ها" را به دولت ایران بدهند و از آن گذشته، کاری به کار مخصصان و مستشاران نظامی فرانسوی که به ارتش ایران در امر توپ سازی - چون هنوز از صنعت موشک سازی خبری نبود - نداشته باشند. و جهانگیر میرزا در این زمینه می نویسد، "خود من از نایب السطنه شنیدم که سفیر روس متعهد و گذاشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل آماج [نواحی تحت تصرف روس ها بعد از جنگ نخست خود با ایران] شده بود." ولی هیچکدام از این تدبیر ها و تشویق ها مؤثر واقع نشد و جنگ شروع شد.

دنباله دارد

قسمت اول